

لی بو ازرا پوند

EZRA POUND

کاهان ایزدان

و اهربمن

ساپور (حسی)

گاهان ایزدان و اهریمن/ا



در جستجوی ایزدان و اهریمنه.

لی بو

## گاهان ایزدان و اهریمن

لی بو [http://www.poetseers.org/the\\_great\\_poets/li\\_po/li](http://www.poetseers.org/the_great_poets/li_po/li)

دانته آلیگیری <http://dante.ilt.columbia.edu/new/comedy/index.html>

تی. اس. الیوت <http://www.americanpoems.com/poets/tseliot>

عمر خیاھ نیشاپوری <http://www.okonlife.com>

ایزا پاؤند <http://www.americanpoems.com/poets/ezrapound>

گاهان ایزدان و اهریمن/۳

لی یو

ازرا پاوند

گاهان ایزدان و اهریمن

برگردان

شایور احمدی

گاهان ایزدان و اهریمن/۵

## نما

### نام-شماره

باه گاهگلی، لی بو

- آشنایی با لی بو ۹/

۱. شب آرام / ۱۰

- In The Quiet Night

۲. باده‌پیمایی با ماه / ۱۱

- Drinking Alone with the Moon

۳. جاده‌ی سفت / ۱۳

- The Hard Road

۴. پیشکشی باده / ۱۵

- Bringing in the Wine

۱۸/ Nan-King در شرابخانه‌ای در نان-کینگ

- Parting at a Wine-shop in Nan-king

۱۹/ Tzu-yeه تزو-یه

- Tzu-ye Song

۲۰/ Lo-yang نوای نی‌لیکی در شب بهاری لو-یانگ

- Spring Night in Lo-yang Hearing a Flute

۲۱. صعود از نان-کینگ Nan-king به سوی قله‌ی ققنوسها / ۸

- On Climbing in Nan-king to the Terrace of Phoenixes

۲۲/ Jingmen Ferry بدرود با دوستی در جینگمن فری

- Bidding A Friend Farewell at Jingmen Ferry

۲۳. در حسرت پلکانی از یشم / ۱۶

- A Sigh From a Staircase of Jade

۲۵. ماه در گذراگاه استمکامات / ۱۱

- The Moon at the Fortified Pass

۲۷/ Lu Xuzhou ترانه‌ای از کوهستان لو برای ارباب لو فوزو Lu Mountain to Censor Lu Xuzhou

- A Song of Lu Mountain to Censor Lu Xuzhou

### پیوستها

۳۱. باده‌پیمایی با لی بو در تموز، شاپور احمدی / ۳۳

۳۲. دوزخ فرانچسکا و پائلو، دانته آلیگیری / ۳۵

- INFERNO CANTO 05, Dante and Longfellow Tr.

۳۵. سوئینی در میان بلبلان، تی. اس. الیوت / ۴۷

- Sweeney among the Nightingales, T S Eliot

۶/گاهان ایزدان و اهریمن

۱۶. نگاره‌ی دون فیمه، ازرا پاوند /۵۳

- Portrait d'Une Femme

۱۷. بوسنان، ازرا پاوند /۵۶

- The Garden

۱۸. شمایل (قصان) /۵۸

-Dance Figure

۱۹. کینو /۶۱

- Cino

۲۰. دفتر /۶۶

- A Girl

۲۱. فرشته /۶۸

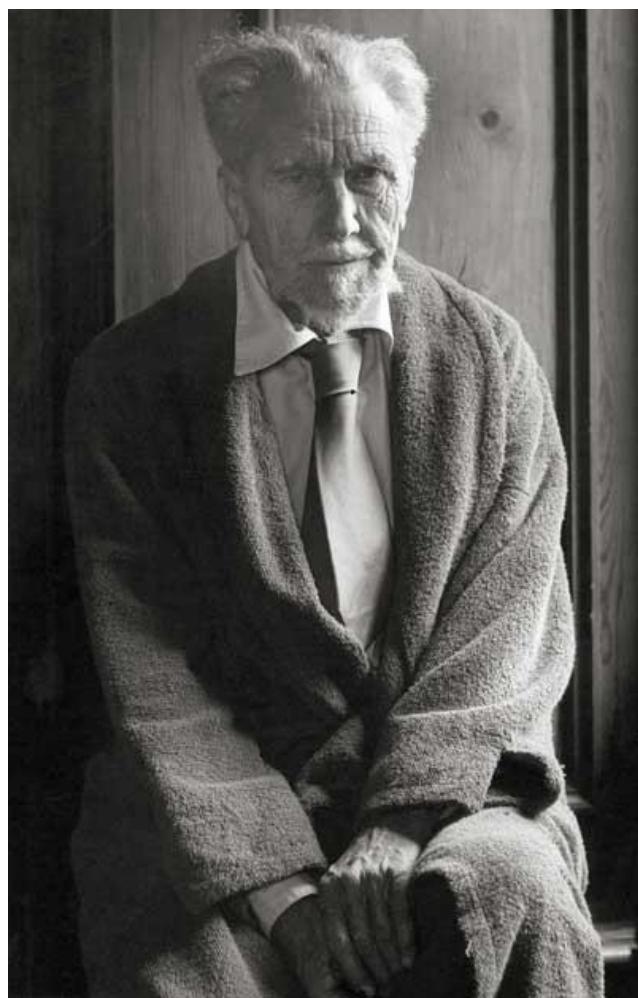
A Virginal

- آشنایی با ازرا پاوند /۷۰ -

- ترانه‌های عمر فیاض نیشابوری /۱۲ /۶ .....

Fitzgerald tr.

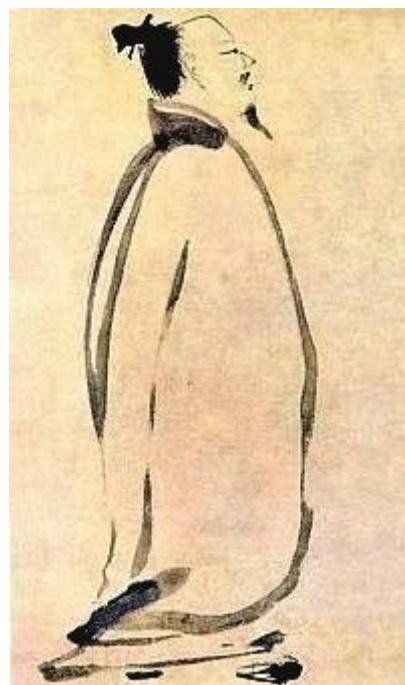
- پاداشت برگرداننده /۷۱ -



گاهان ایزدان و اهریمن/۷

از بام گاهان

لی بو (۷۰۱-۷۶۲)



**Li Po (701-762)**

by Doug Tanoury,  
Associate Editor

## آشنایی

لی بو یکی از نامدارترین شاعران عصر زرین شعر در چین است. او در نیمه‌ی نخست قرن هشتم میلادی، در دوره‌ی تانگ، می‌زیست. بسی دشوار است که افسانه را از سرگذشت مقیقی لی بو جدا نماییم. شاعری در آن زمان به مدد میان اشراف چین دنبال می‌شد و اهمیت فراوانی داشت. آگاهی ژرف از این نوع هنری و تاریخ آن برای هر شخص فرهیخته‌ای ضروری بود. شاعری با شی *chi* آموخته می‌شد، سرچشم‌های نیرو و هماهنگی بشري، همچنان که بنیاد درمان باستانی در چین به نام سوزنکوبی بر آن قرار داشت.

در نوزده سالگی می‌گویند لی بو فانه را ترک کرد تا با زاهدی تائویی به سر برد. نوشه‌های او نفوذ مکتب تائو را نشان می‌دهند، هم در لحن محتوی و متفرگانه‌ی آن و هم در ارتباط نزدیک آن با طبیعت. با وقوع پیشامدهای در استان سزچوان *Szechwan* در چین غربی، لی بو مدام در مناطق غربی و مرکزی چین مبادرت به سفر می‌پرداخت. امپراتور هوسان-تسانگ *Hsna-Tsun* (فوآن زنگ) دوره‌ی سلطنت ۷۱۰-۷۵۶) لی بو را در فرهنگستان *Hanlin* *Zong* که خود هوسان-تسانگ گُسیس کرده بود، به مقامی منصوب داشت. لی بو از قرار محلوم شاعری درباری امپراتور چین بود. روایت می‌گنند با شرکت در توطئه‌ای سیاسی، از دربار طرد شد و در پی آن بسیاری از فاک چین را در نوردید. با از سر گذراندن چند بار تبعید و بند و عفو، به نظر می‌رسد لی بو همیشه از طوفانهای سیاسی زمانه آسیب می‌دید. بیشتر مانند سیاستمداری تا شاعری.

شعر لی بو نماد شعر کلاسیک چین است. ویژگیهای آن عبارتند از سادگی همراه با جنبه‌های دنیوی و شخصی شاعر. نماهایی از طبیعت تکرار می‌شوند و عواطف شاعر از سرموشی به نامیدی می‌گرایند. هنوز شاعر لی بو با شکوه کامل و امساک نفسی خردورزانه با مَ سفن می‌گوید و خواننده را آرامش می‌دهد و مسحور می‌گند.

روایتی در باره‌ی مرگش چنین می‌گوید که هنگام باده‌پیمایی لی بو همچنان که می‌گوشید مهتاب را در آغوش بگیرد، غرق شد. افسانه‌ی زیبای مرگ لی بو آشکارا از شعرهای خود او با شیمایی شگفت از باده و مهتاب سرچشمه می‌گیرد.

## ۱. شب آرام

چه پرتو درخشانی در پای بستره --  
حالیا می‌شود پاره‌ای یخبسته باشد؟  
سره را بر می‌گیره تا بنگرد. دریافتمن مهتاب است.  
دوباه غنوده. در آرامش خانه فرو رفتمن.

### In The Quiet Night

So bright a gleam on the foot of my bed --  
Could there have been a frost already?  
Lifting myself to look, I found that it was moonlight.  
Sinking back again, I thought suddenly of home.

## ۲. باده‌پیمایی با ماه

از سبوبی در میان گلها

تنها باده می‌نوشم. هیچ کس در گناوه نیست--

تا برگیره قدمه ا، از ماه تابنگ می‌خواهم

سایه‌ها را نزدیک بیاورد تا سه تن شویم.

افسوس، ماه توان نوشیدن ندارد

و سایه‌ها در بز می‌گیرده بی‌خیال؛

اما (وزگاری است که تنها همین دوستان را دارد

تا مسرونه گند در هنگامه آفر بهار .....

آواز می‌خوانم. ماه همراهی‌ها می‌گند.

می‌قصم. سایه‌ها در می‌غلند.

مدت زمان درازی دریافت‌های که با هم زاده شده‌ایم.

و آن گاه که سرمهست بودم، یکدیگر را از دست دادیم.

..... باید آیا این کامجویی همواره مهیا باشد؟

(ا) دراز (ودفانه‌ی ستارگان را تماشا می‌گنم).

## Drinking Alone with the Moon

From a pot of wine among the flowers  
 I drank alone. There was no one with me --  
 Till raising my cup, I ask the bright moon  
 To bring me my shadow and make us three.  
 Alas, the moon was unable to drink  
 And my shadow tagged me vacantly;  
 But still for a while I had these friends  
 To cheer me through the end of spring....  
 I sang. The moon encouraged me  
 I danced. My shadow tumbled after.  
 As long as I knew, we were born companions.  
 And then I was drunk, and we lost one another.  
 .... Shall goodwill ever be secure?  
 I watch the long road of the River of Stars.

خیام اگر زماده مستی خوشناس  
 باماه رخی اگر فرشتی خوشناس  
 چون عاقبت کار جهان نیست آ  
 امکان کرنیستی چهستی خوشناس

### *Fitzgerald*

*And if the Wine you drink, the Lip you press,  
 End in the Nothing all Things end in--Yes--  
 Then fancy while Thou art, Thou art but what  
 Thou shalt be--Nothing--Thou shalt not be less.*

### ۳. چاده‌ی سفت

باده‌ی ناب، برای ریختن در این قدح طلایی، هر قرابه ده هزار سکه‌ی مسی می‌ازد، و بشقابی یشمی از خوارک لذیذ یک میلیون سکه می‌طلبید.  
به سوی خردۀ-غذاها و قدمم همراه می‌آورم، نمی‌توانم بخورم یا بیاشام.....  
من بر می‌کشم فنجان را، و بیهووده چهار شکر را برآورد می‌کنم.  
از رودخانه‌ی زد Yellow River می‌گذرم، اما گذرگاه یفندان است.  
از کوههای تای-هنگ Tai-hang Mountains می‌خواهم بالا (و)م، ولی آسمان از برف تیره‌وتار است.

می‌نشینم و تیز می‌گیرم چوب ماهیگیری را، مناسب برای جویباری--  
ولی ناگهان در فیال راندن قایقی افتادم، تا برانم به سوی خورشید .....  
مسافرت سفت است،  
مسافرت سفت است.

پیچهای زیادی هست--  
کدام را باید دنبال کنم؟  
موافق بادی طولانی پند (وزی خواهم راند و امواج سنگین را خواهم برید  
و بادبان ابراندوده را راست نگه می‌دارم و پلی بلند، دریایی ُرف.

## The Hard Road

Pure wine costs, for the golden cup, ten thousand coppers a flagon,  
 And a jade plate of dainty food calls for million coins.  
 I fling aside my food-sticks and cup, I cannot eat nor drink...  
 I pull out my dagger, I peer four ways in vain.  
 I would cross the Yellow River, but ice chokes the ferry;  
 I would climb the Tai-hang Mountains, but the sky is blind with snow.  
 I would sit and poise a fishing-pole, lazy by a brook --  
 But I suddenly dream of riding a boat, sailing for the sun...  
 Journeying is hard,  
 Journeying is hard.

There are many Turing♦s --  
 Which am I to follow?  
 I will mount a long wind some day and break the heavy waves  
 And set my cloudy sail straight and bridge the deep, deep sea.

آمد سخنی نداز بینا نه ما  
 کافی رند سخنها باشی دیوانها  
 بر خیر کو پر کشمکشم پهان زمی  
 زان پیش کم پر کشیده بیانها

## Fitzgerald

*Dreaming when Dawn's Left Hand was in the Sky  
 I heard a Voice within the Tavern cry,  
 "Awake, my Little ones, and fill the Cup  
 Before Life's Liquor in its Cup be dry."*

## ۲۰. پیشکشی باده

بنگر په سان رو زد از سپهر روانه می شود.  
به دریا می ریزد، و هرگز باز نمی گردد.

\*\*\*

بین این گونه طردهای دلربا در آینه‌های تابان تالارهای بلند،  
گرهه بامدادان سیاه ابریشمی بودند، نزدیک شب برفگونه شده‌اند.

\*\*\*

.... آه، درنگ کن، انسان بی پرواپی که اینجا سرفوش است  
و هرگز قدم زینش را تھی به سوی ماہ سرازیر نمی‌کند!  
زمانی که سپهر موهبتی می‌بخشد، بگذار سرگرم باشد!  
بخلتان یکهزار قطعه‌ی نقره، همه‌ی آنها باز می‌گردند!  
گوسفندی بیز، گاوی قربانی کن، برانگیزان اشتها را،  
و مرا بساز، از سیصد جام، در سر گشیدنی طولانی!  
..... به سلامتی ارباب پیر، تسان Tesan

و دانش‌اندوز جوان، تان-چیو Tan-chiu

پیش آور باده (ا)

مگذار قدمی هرگز بربزدا!  
بگذار برایتان آوازی بخوانم!  
گوشها‌یتان را تیز کنید!

چه هستند زنگ و طبل، ظروف و گنجینه‌ی پنهان؟  
 بگذار همیشه مست باشم و هرگز هوشیاری‌ای باز نگردد!  
 مردان موقر (وزگار دیرینه) و حکما فراموش شده‌اند،  
 و تنها باده‌نوشان بزرگ در همه‌ی زمانها نامدارند.

..... شاهزاده چن Chen در معبدی در کاخ عالی Palace of Perfection پرداخت  
 برای (طلی شراب ددهزار سکه، با بسیاری فنده و بذله).  
 چرا بگویم، ای میزبانم، پولتان را از دست دادید!  
 بشتاب و باده بفر تا با یکدیگر آن را بنوشیم!  
 اسب گلدار،  
 خزه‌پوشها یعنی به ارزش یک‌هزار،  
 آنها را به پسری بسپار تا با باده‌ای خوب عوض کند.  
 و ما اندوه ددهزار نسل را به خاک خواهیم سپرد!

## Bringing in the Wine

See how the Yellow River's water moves out of heaven.  
 Entering the ocean, never to return.

See how lovely locks in bright mirrors in high chambers,  
 Though silken-black at morning, have changed by night to snow.

... Oh, let a man of spirit venture where he pleases  
 And never tip his golden cup empty towards the moon!  
 Since heaven gave the talent, let it be employed!  
 Spin a thousand of pieces of silver, all of them come back!  
 Cook a sheep, kill a cow, whet the appetite,  
 And make me, of three hundred bowls, one long drink!  
 ... To the old master, Tsen,  
 And the young scholar, Tan-chiu,  
 Bring in the wine!  
 Let your cups never rest!  
 Let me sing you a song!

گاهان ایزدان و اهریمن/۱۷

Let your ears attend!

What are bell and drum, rare dishes and treasure?

Let me be forever drunk and never come to reason!

Sober men of olden days and sages are forgotten,

And only the great drinkers are famous for all time.

... Prince Chen paid at a banquet in the Palace of Perfection

Ten thousand coins for a cask of wine, with many a laugh and quip.

Why say, my host, that your money is gone?

Go and buy wine and we'll drink it together!

My flower-dappled horse,

My furs worth a thousand,

Hand them to the boy to exchange for good wine,

And we'll drown away the woes of ten thousand generations!



## ۵. بزمی در میخانه‌ای در نان-کینگ Nan-Kin<sup>g</sup>

بادی، همچنان که می‌آورد جگن‌دانه‌ها را، میخانه را دلنواز می‌کند.  
و دفتری از ولایت وو Wu در حال لبریز کردن جام شراب، واداره می‌کند از آن بهره بزیره.  
با همدمان شهرم اینجا کسانی هستند که به دیداره آمده‌اند؛  
و به کسی که قدمش به آفر برسد، هنگاه بزم می‌گوییم،  
آه، برو و پرس از این رودخانه‌ای که به سوی شرق جاری است  
آیا می‌تواند فراتر از عشق به یک دوست بپیماید!

### Parting at a Wine-shop in Nan-king

A wind, bringing willow-cotton, sweetens the shop,  
And a girl from Wu, pouring wine, urges me to share it.  
With my comrades of the city who are here to see me off;  
And as each of them drains his cup, I say to him in parting,  
Oh, go and ask this river running to the east  
If it can travel farther than a friend's love!

#### ۴. ترانه‌ی تزو-یه Tzu-yeh

شانگ-ان - - - بازیکه‌ای از ماه؛ Chang-an  
در دههزار خانه، سروصدای ماسو(دههای پارچه‌بافی).  
بادهای خزانی بی‌وقفه می‌وزند.  
هر چیزی وادره می‌کند به گذرگاه یشم Jade Pass بیندیشم!  
آنها په هنگام بربرا را هزیمت فواهند داد  
و محبوبیم از جبهه‌ی دوردستش باز می‌گردد؟

#### Tzu-yeh Song

Chang-an -- one slip of moon;  
in ten thousand houses, the sound of fulling mallets.  
Autumn winds keep on blowing,  
all things make me think of Jade Pass!  
When will they put down the barbarians  
and my good man come home from his far campaign?

## ۷. نوای نیلکی در شب بهاری لو-یانگ<sup>Lo-yang</sup>

از کداه خانه، آن نیلک یشمین بر می‌آورد این همه نواهای سردگمی  
 که می‌پرآند باد بهاری ای که لو-یانگ<sup>Lo-yang</sup> را آکنده است؟  
 امشب اگر ترانه‌ی بیدشکن را بشنویم،  
 چه کسی می‌تواند یاری رساند، مگر آرزومند با غهای خانه؟

### Spring Night in Lo-yang Hearing a Flute

In what house, the jade flute that sends these dark notes drifting,  
 scattering on the spring wind that fills Lo-yang?  
 Tonight if we should hear the willow-breaking song,  
 who could help but long for the gardens of home?

## ۸. صھود از نان-کینگ Nan-king به سوی قلعه‌ی ፏقنوسها

ፏقنوسهاي که اينجا زمانی بازی مى‌کردند، چنان چه کاخ به خاطر وجود آنها نامگذاري شد،  
اگنون به سوی اين (ودفانه‌ی تهی آن) را وداع گفتند؛  
جاده‌های کاخ ۹۹ Wu Palace پوشیده از علفزارند؛  
فاک آرامگاههای چین Chin باستانی‌اند.  
..... مانند اين افق سبز که دو نیمه گرده است قله‌های سه‌گانه (Three Peaks Island White Egrets) که (ودفانه را تقسیم گردد) است،  
مانند اين جزیره‌ی ماھیخوارهای سفید که (و دفانه را تقسیم گردد) است،  
ابری بین (وشنای) سپهر و من بر می‌آيد،  
تا شهر را از قلب مالیخولیایی‌ان پنهان سازد.

### On Climbing in Nan-king to the Terrace of Phoenixes

Phoenixes that play here once, so that the place was named for them,  
Have abandoned it now to this desolated river;  
The paths of Wu Palace are crooked with weeds;  
The garments of Chin are ancient dust.  
...Like this green horizon halving the Three Peaks,  
Like this Island of White Egrets dividing the river,  
A cloud has risen between the Light of Heaven and me,  
To hide his city from my melancholy heart.

## ۹. بدرود با دوستی در جینگمن فری

با گذشتن از جینگمن فری ، Jingmen Ferry  
بزودی در میان مردم جنوب خواهی بود،  
جایی که گوهستان به آخر می(سد و دشتها آغاز میشوند  
و (ودفانه از میان بیابان بر می دهد .....  
ماه مانند آینه ای می درخشید،  
ابرهای دریایی مانند کافهای سوسو می (زند،  
و آب تکه ای از وطن برایتان آورده است  
تا قایقたن را سیصد مایل دیگر بکشانید.

### Bidding A Friend Farewell at Jingmen Ferry

Sailing far off from Jingmen Ferry,  
Soon you will be with people in the south,  
Where the mountains end and the plains begin

گاهان ایزدان و اهربیمن/۳۳

Sailing far off from Jingmen Ferry,  
Soon you will be with people in the south,  
And the river winds through wilderness....  
The moon is lifted like a mirror,  
Sea-clouds gleam like palaces,  
And the water has brought you a touch of home  
To draw your boat three hundred miles.



## ۱۰. در حسرت پلکانی از یشم

سردی پلکان یشمین سفید از ژاله سرد است؛  
تخته‌گفشهای ابریشمینش نمناکند، مدت زمانی آنها درنگ می‌کند.....  
پشت درگاه بسته‌اش، او چرا هنوز در انتظار است،  
به تماشای تابش ماه پاییزی از این سوی جام شیشه‌ای؟

### A Sigh From a Staircase of Jade

Her jade-white staircase is cold with dew;  
Her silk soles are wet, she lingered there so long....  
Behind her closed casement, why is she still waiting,  
Watching through its crystal pane the glow of the autumn moon?

## ۱۱. ماه در گذرگاه استمکامات

ماه تابان از کوهستان سپهر می‌درفشد  
در غبار لایتنهای ابر و دریا،  
و باد، که یکهزار مایل آمده است،  
کنگرهای گذرگاه یشم Jade را می‌گوبد .....  
کشون چین مردانش را به پایین دست جاده‌ی بای‌دنگ Baideng کوچ می‌دهد  
در هالی که سربازان تاتار سراسر آبهای آبی هور را می‌پایند.....  
و از این و که در تاریخ نبردی مشهور نشد  
همه‌ی جنگاورانش را به عقب‌نشینی فرا خواند،  
سربازان بازگشتند، در حال نگریستان به سوی مرز،  
و در اندیشه‌ی خانه، با چشمهای مشتاق،  
و در اندیشه‌ی آنان که امشب در کلبه‌های بالای  
می‌لولیدند و آه می‌گشیدند و نمی‌توانستند بیاراًند.

### The Moon at the Fortified Pass

The bright moon lifts from the Mountain of Heaven  
In an infinite haze of cloud and sea,  
And the wind, that has come a thousand miles,  
Beats at the Jade Pass battlements....

China marches its men down Baideng Road  
 While Tartar troops peer across blue waters of the bay....  
 And since not one battle famous in history  
 Sent all its fighters back again,  
 The soldiers turn round, looking toward the border,  
 And think of home, with wistful eyes,  
 And of those tonight in the upper chambers  
 Who toss and sigh and cannot rest.

روزیت خش و هوانگ کرست دیمرو  
 ابرازخ مکنار هسی شوپ گرد  
 میل بربان حال خود باشی زرد  
 فرید جی زندگ می باشد خورد

*Fitzgerald*

*And David's Lips are lock't; but in divine  
 High piping Pelevi, with "Wine! Wine! Wine!  
 Red Wine!"--the Nightingale cries to the Rose  
 That yellow Cheek of hers to'incarnadine.*

## ۱۲. ترانه‌ای از کوهستان لو برای ارباب لو فوژو Lu Xuzhou Lu Mountain

من شیفتی کشور چینم

کسی که آوازی دیوانهوار می‌فواند، منکر کنفوسیوس Confucius است.

.... هدیه‌ای از یشم سبز در دست می‌گیرم،

من گذشتگم، از بامداد در مهتابی درنای زرد Yellow Crane Terrace

از همه‌ی پنج کوهستان مقدس، بدون اندیشه‌ای به مسافت،

بر طبق، (فتاری پایدار در زندگانی‌ام).

کوهستان لو کنار دب اکبر جنوبی Southern Dipper ایستاده است

ابریشمین پوش در ابرها مانند پرده‌ای نهالیه می‌گسترد،

با سایه‌هایش در دریایی بلورین و ژرفای آبهای سبز.

دروازه‌ی طلایی میان دو رشته‌کوه باز می‌شود.

جویبار نقره‌ای به سوی سه پل سنگی جا (ی می‌شود

در پشم‌انداز آبشاهی سه‌گانه Tripod Falls نیرومند.

بلهای قله و دنباله‌های بادگیر به آسمان آبی منتهی می‌شوند

و توده‌ای از ابر در خورشید صبمگاهی،

از این و هیچ دسته‌ای از پرندگان نمی‌توانند در وو Wu بال بزنند.

.... و دفانه‌ای دراز می‌بینم که در ورای پیچی هاری است،

ابرهاش زردی که از صدھا مایل بادها آورده‌اند

و ستیخی برفی که جویباری نهشافه با چرفش خود به دور آن هلقه‌ای سفیدگون زده است.

و من همین طور می‌خوانم آوازی در وصف کوهستان لو Lu Mountain

آوازی که از نفس کوهستان لو Lu Mountain زاده می‌شود،

.... هایی که آینه‌ی سنگی پاکی قلب را پاکتر می‌سازد

و گوون سبز جاپاھای فی Xie را دفن می‌کند،  
 من دانه‌ای جاوید فورده‌ام و، فلاص شدم از سفته‌های دنیا،  
 پیش از آنکه سومین نواختن عود بنیادم را به سر رسانده باشد.  
 در دوردست فرشته‌هایی را تماشا می‌کنم که ابرهای زنگ زنگ را می‌رانند  
 جلو شهر یشمی Jade City آسمان، با گیاهی بامیه‌سان hibiscus در دستانشان.  
 و همچنان که نه اقلیم دنیا (ا پیموده‌ام،  
 بر فراز آن پاکی والا Great Purity دنبال می‌کنم لوا اوی مقدس Saint Luao را.

### A Song of Lu Mountain to Censor Lu Xuzhou

I am the madman of the Chu country  
 Who sang a mad song disputing Confucius.  
 ...Holding in my hand a staff of green jade,  
 I have crossed, since morning at the Yellow Crane Terrace,  
 All five Holy Mountains, without a thought of distance,  
 According to the one constant habit of my life.  
 Lu Mountain stands beside the Southern Dipper  
 In clouds reaching silken like a nine-panelled screen,  
 With its shadows in a crystal lake deepening the green water.  
 The Golden Gate opens into two mountain-ranges.  
 A silver stream is hanging down to three stone bridges  
 Within sight of the mighty Tripod Falls.  
 Ledges of cliff and winding trails lead to blue sky  
 And a flush of cloud in the morning sun,  
 Whence no flight of birds could be blown into Wu.  
 ...I climb to the top. I survey the whole world.  
 I see the long river that runs beyond return,  
 Yellow clouds that winds have driven hundreds of miles  
 And a snow-peak whitely circled by the swirl of a ninefold stream.  
 And so I am singing a song of Lu Mountain,  
 A song that is born of the breath of Lu Mountain.  
 ...Where the Stone Mirror makes the heart's purity purer  
 And green moss has buried the footsteps of Xie,  
 I have eaten the immortal pellet and, rid of the world's troubles,  
 Before the lute's third playing have achieved my element.

گاهان ایزدان و اهریمن ۲۹

Far away I watch the angels riding coloured clouds  
Toward heaven's Jade City, with hibiscus in their hands.  
And so, when I have traversed the nine sections of the world,  
I will follow Saint Luao up the Great Purity.



گاهی لزونک ر (فریس)



# پیروسته‌ها

شاپور احمدی دانته آلبیگیری تی. اس. الیوت

ازرا پاوند عمر خیام نیشابوری

### ۱۳. باده‌پیمایی بالی بو در تموز

شپور احمدی

(ودهای فروشان را پوست غبارآگین پروانهها و مه پوشانده است.

نژدیک فرسنگهای یشمین و سرد پسربچهای سرافکنده به پرچمی در آغوش خود  
می‌پردازد.

مرگ بر هیکلم مانند کلاهخود و زرای سنتینی می‌گند.

زاری ام از آن است که شعر و پیمانهای را نیمه‌کاره (ها ساز).

بزودی لی بو را در (ود غبارآلود خواهم دید که سرمست تکه‌های (نگین‌کمان را به سینه  
می‌نششد.

از هم اکنون شیون دُناهایی را می‌شنویم که کوره‌راههای ژرف و لخزانی را نشانم می‌دهند  
که ناگزیر بدون هتوبش‌ای با چشمان بیدار خواهم در نوردید.

آه آنچه از سالها پیش (هتی (و زگاری که از همیشه تنگدست بود  
و به بیش‌های تاریک و دره‌های بکر خو گرفته بود)

با استفوان و پوست خود می‌ستدم و زیباییهای هراسنای آن جسم را گلگون می‌کرد  
واژدهای لی بو بود که چون فلس ازدها چشم را تیره و تار می‌کردند.

هنوز چشم بر هم نگذاشت‌ام. و می‌دانم شبکیر در پیش است.  
ماه و مهر یکباره با هم سایه‌ای افکنده‌اند سنگی و بارانی  
با سکوهایی از ساق و غبارهای نقره‌آگین.

دو پسربچه از دیرباز چشم به (اهم بوده‌اند تا پلکها و سینه‌ی خود را بر هیکلم بمالند.  
هر کدامه پاره‌ای ژنده از چه سیمرغی را به تن پوشیده‌اند.  
یک بار دیگر اندوفته‌هایم را ورانداز می‌کنم  
تک‌وتوک فنجرهایی که لای درزهای خانه فراموش کرده بودم و پوسیده‌اند  
دوای که بزودی لتی فشکیده خواهد بود و فرزندانم که گرسنه خواهند نگریست.  
می‌دانم هرگز به یاد نخواهم آورد خانه‌ی مور و ملخ (ا).  
کفسهایم را کناری خواهم گذاشت.  
می‌دانند یال و کوبالم را تا سپیده‌دمان در شراب سابیده‌ام  
و سایه‌ی واژگون کوهستان و وود را بر جامه‌ی ژنده‌ی آنها می‌دیدم.  
تیخه‌های پروانه و آفتاب در شقیقه‌هایم می‌شکفند.  
کدوهای نگ پریده ایستگاه را یکسر خونی خواهند گرد.  
سرپنجه‌هایم خواهند سرید.  
متن اگر آنها که تن لششان از بخشش ایزدان و اهریمن درفشان بود  
آن همه هنرمندی به من نمی‌سانند  
یواش‌یواش در می‌یافتم که پرهیزگاری و تک‌تک واژه‌ها را  
بی به هم (یختنی یکباره پشت سر خواهم گذاشت.  
قلب صنوبری‌ام می‌لرزد.  
از زادوبوم خاکستری خود پیاده شده‌ام که کلوپی بود نابارور.  
جامه‌ی پیشین خود را به در آورده همچون شهریاری که زین و زره (زمگاهی) از تن به در  
کند

و دیگر باز جامه‌ی شاهوار در پوشد.<sup>۱</sup>

۱. لی بو (۷۶۲-۷۱۰) از شاعران آزاده‌ی چین در عصر زین شعر و دوره‌ی فرمانروایی دودمان تانگ.

۲. برداشت از: مری بویس، متنهای مانوی به فارسی میانه و پارسی (tex P)

گاهان ایزدان و اهريمن/۳۵

## ۱۴. دوزخ فرانپسک و پائلو

داننه آلیگیری

۷۳ و چنین گفتم: «ای شاعر، مشتاقانه  
میخواهم سفن بگویم با این دو، که دوشادوش هم میگذرند،  
و به نظر باد سبکبارانه آنها را میبرد.»

\*\*\*

۷۴ او پاسخ داد: «شما به خواستان خواهید رسید. بدان گاه که آنان  
نزدیکتر به ما خواهند شد؛ و آن هنگام که از آنها درخواست کنید  
به نام عشقی که آنان را به راه میبرد، خواهند آمد.»

\*\*\*

۷۵ همچنان که باد آنان را به سویم گرسیل میداشت  
بانگ برکشیده: «ای جانهای و امانده  
بیایید با ما سفن بگویید، اگر از این نهی نشدهاید.»

\*\*\*

۷۶ همچون قمریکانی که به کام خود خوانده میشوند،  
و با بالهای باز و گسترده به سوی آشیانه‌ی خوشایندشان  
در میان هوا به پرواز در میآیند با شکیبایی شورانگیزی،

\*\*\*

۷۷ پس از ملقه‌ای که دی‌دو نیز آنها بود، پیش آمدند،

از میان هوای ناپاک به ما پیوستند،  
آواز مهرا نگیزه این سان نیرومند بود.

\*\*\*

۸۱/«ای وجود زنده‌ی فاکسار و مهروز  
که از میان این هوای تیره آمدی تا دیدار کنی  
جانهای ما ا، که دنیا را به خون خود آغشته‌یم،

\*\*\*

۸۲/اگر شهریار جهان یا وطن بود،  
از او در خواست می‌گردیم تو را بیامزد،  
از آنجا که بر کجراهه‌ی پریشانی مان حممت آوردی.

\*\*\*

۸۳/هر آنچه شما خواهانید بشنوید و بگویید  
آن را خواهیم شنید، و با شما خواهیم گفت،  
در حالی که باد خاموش می‌شود، همچنان که اکنون است.

\*\*\*

۸۴/سوزمینی که من زاده شده گسترده است بر  
کرانه‌ی دریایی که وود پو بر آن فرو می‌ریزد  
تا با همه‌ی شاخه‌هایش در اقیانوس بیاساید.

\*\*\*

۸۵/عشق، که به‌تندی هر قلب نجیبی را گرفتار می‌گند،  
کریمان این مرد را گرفت در پی آن کالبد زیبا  
که از من ستاندند- چنان‌چه هنوز از آن زفدا(۵).

\*\*\*

۸۶/عشق که محشوق را به عشق‌ورزی آزاد نمی‌گذارد،  
گریبانم گرفت با هظی چندان نیرومند از این مرد  
که، همچنان که می‌بینید، هنوز (ها)یم نگرده است.

گاهان ایزدان و اهريمن/۳۷

\*\*\*

۶/ عشق ما دو تن را به مرگی یکسان کشاند.  
دایره‌ی قابیل در انتظار کسی است که زندگانی‌مان را بر گرفت.  
این سخنان از جانب آنان به سویمان برآمد.

\*\*\*

۷/ هنگامی که به این جانهای آزاده گوش سپرده،  
سر به پایین افکندم و زمانی دراز همان طور ماندم تا  
شاعر از من پرسید: «در چه اندیشه‌ای؟»

\*\*\*

۸/ آن گاه که توان پاسخگویی یافتم، چنین گفت: «افسوس،  
چه اندیشه‌های نابی، چه آزوهای ژرفی،  
آن را به چنین گذرگاه درداوری کشانده است!»

\*\*\*

۹/ آن گاه (وی سخنم را به آنان گردانده،  
و چنین شروع کرده): «فرانچسکا، عذاب شما،  
مرا واداشته است تا از فرط اندوه و دریغ بگیریم.

\*\*\*

۱۰/ اما مرا بگو، هنگام آن آههای شیرین،  
چگونه و با کدام آیین عشق پذیرفت  
تا دریابید آزوهای پنهان‌تان (ا)

\*\*\*

۱۱/ او چنین گفت: «هیچ اندوهی بزرگتر نیست  
از اندیشیدن به دورهی شادگامی  
هنگام شوربختی، و استادت نیک می‌داند.

\*\*\*

۱۲/ اما چنان چه شما این سان مشتاقید که دریابید

سپرچشمه‌ی عشق ما (ا، پس فواهم گفت  
سرگذشتمن را به شما آن سان که آدمی می‌گردید و می‌گوید.

\*\*\*

۱۳۷/روزی ما برای سرگرمی می‌فواندیم  
سرگذشت لانسلو (ا، که پگونه عشق او را گرفتار کرد.  
تنها بودیم و بدون هیچ واهمه‌ای.

\*\*\*

۱۳۸/بازها و بازها پیشنهایمان به هم گشیده می‌شدند  
وقت فواندن، و نگ، از (فسارمان می‌پرید؛  
اما تنها در لحظه‌ای از پا فتادیم.

\*\*\*

۱۳۹/همچنان که می‌فواندیم په سان لبفند آرزومندانه را  
بوسید آنکه آن گونه عاشقی (استین بود،  
این همدمنی که هرگز از من جدا نفواهد شد.

\*\*\*

۱۴۰/در حالی که همه‌ی تنم می‌لرزید، دهانم را بوسید.  
کتاب گلهو بود کسی که آن را نوشته بود.  
بدین سان آن روز بیشتر از این نفواندیم.»

\*\*\*

۱۴۱/و در حالیکه یکی از جانها این سفنان را برایم ادا می‌گردد،  
دیگری می‌گریست، آن سان که از سر دلسوزی  
از هوش (فتم، پنان په در حال مرگ باشم.

\*\*\*

۱۴۲/و فرو افتادم، همچنان که کالبدی مرده می‌افتد.

### یدادا شتهای دورخ فرانپسک و پئله

۷۳ شاعر . ویرجیل Virgile شاعر (ومی، بین سالهای ۷۰ پ.ق. ۱۹ پ.ق. آفرینشگر حمامی اند اید، اهتمای داننه در دوزخ و برزخ و بهشت.

۷۴ دی دو Dido. در اساطیر دی دو که دلبافته‌ی آبنیاس بود، پس از همچنان دلداده، دستور داد تا یادگارهای آبنیاس را در آتش افکند و خود نیز پا به آتش گذاشت.

۷۵ پو. مهمتین (ود ایتالیا که از گوههای آلپ سرچشمه می‌گیرد و دشت په را حاصلخیز می‌کند. ۷۶ دایره‌ی قابیل. آفرین و نهمین دایره‌ی دوزخ، جایگاه کسانی که مانند قابیل هم‌فون خود را کشته‌اند یا به آنان فیانت کرده‌اند.

۷۷ فرانپسکا Francesca Da Rimini. دایرین همسر شوالیه‌ی دلاور اما زشت‌روی جیان پیوتو مالاتستا Gianciotto Malatesta بود. ماجراهی عاشقانه و بدغایم فرانپسکا با پائولو Palo در حدود سال ۱۲۸۵ روی داد. در آغاز فرانپسکا با دیدن پائولو که به نیابت از برادر خود جیان‌پیوتو به خواستگاری آمده بود، گمان کرد که وی همسر آینده‌اش است و دل به او باخت.

۷۸ لانسلو Lancelot. یکی از بهادران میزگرد و از جنگاوران آرتور شاه بود. هنگام خواستگاری از شهبانو گنی اور Guinevere از طرف آرتور شاه به او دل داد. سرانجام شهبانو به اشاره‌ی آرتور شاه به صومعه ای فرستاده شد، تا باقی عمر را راهبه باشد.

۷۹ مارکلتو Galleotto. میانجی عشق لانسلو و شهبانو گنی اور و راوی این سرگذشت که بار دیگر همان نقش خود را این بار بین فرانپسکا و پائولو بازی می‌کند.

## INFERO CANTO 05

*Dante and Longfellow Tr.*

73 I' cominciai: «Poeta, volontieri  
parlerei a quei due che 'nsieme vanno,  
e paion sì al vento esser leggeri».

And I began: "O Poet, willingly  
Speak would I to those two, who go together,  
And seem upon the wind to be so light."

76 Ed elli a me: «Vedrai quando saranno  
più presso a noi; e tu allor li priega  
per quello amor che i mena, ed ei verranno».

And, he to me: "Thou'l mark, when they shall be  
Nearer to us; and then do thou implore them  
By love which leadeth them, and they will come."

79 Sì tosto come il vento a noi li piega,  
mossi la voce: «O anime affannate,  
venite a noi parlar, s'altri nol niega!».

Soon as the wind in our direction sways them,  
My voice uplift I: "O ye weary souls !  
Come speak to us, if no one interdicts it."

82 Quali colombe dal disio chiamate  
con l'ali alzate e ferme al dolce nido  
vegnon per l'aere dal voler portate;

As turtle-doves, called onward by desire,  
With open and steady wings to the sweet nest  
Fly through the air by their volition borne,

85 cotali uscir de la schiera ov'è Dido,  
a noi venendo per l'aere maligno,  
sì forte fu l'affettuoso grido.

So came they from the band where Dido is,  
Approaching us athwart the air malign,  
So strong was the affectionate appeal.

88 «O animal grazioso e benigno  
che visitando vai per l'aere perso  
noi che tignemmo il mondo di sanguigno,

"O living creature gracious and benignant,  
Who visiting goest through the purple air  
Us, who have stained the world incarnadine,

91 se fosse amico il re de l'universo,  
noi pregheremmo lui de la tua pace,  
poi c'hai pietà del nostro mal perverso.

گاهان ایزدان و اهریمن/۱۴

If were the King of the Universe our friend,  
We would pray unto him to give thee peace,  
Since thou hast pity on our woe perverse.

94 Di quel che udire e che parlar vi piace,  
noi udiremo e parleremo a voi,  
mentre che 'l vento, come fa, ci tace.

Of what it pleases thee to hear and speak,  
That will we hear, and we will speak to you,  
While silent is the wind, as it is now.

97 Siede la terra dove nata fui  
su la marina dove 'l Po discende  
per aver pace co' seguaci sui.

Sitteth the city, wherein I was born,  
Upon the sea-shore where the Po descends  
To rest in peace with all his retinue.

100 Amor, ch'al cor gentil ratto s'apprende  
prese costui de la bella persona  
che mi fu tolta; e 'l modo ancor m'offende.

Love, that on gentle heart doth swiftly seize,  
Seized this man for the person beautiful  
That was ta'en from me, and still the mode offends me.

103 Amor, ch'a nullo amato amar perdona,  
mi prese del costui piacer sì forte,  
che, come vedi, ancor non m'abbandona.

Love, that exempts no one beloved from loving,  
Seized me with pleasure of this man so strongly,  
That, as thou seest, it doth not yet desert me;

106 Amor condusse noi ad una morte:  
Caina attende chi a vita ci spense».  
Queste parole da lor ci fuor porte.

Love has conducted us unto one death;  
Caina waiteth him who quenched our life !"  
These words were borne along from them to us.

*109* Quand'io intesi quell'anime offense,  
china' il viso e tanto il tenni basso,  
fin che 'l poeta mi disse: «Che pense?».

As soon as I had heard those souls tormented,  
I bowed my face, and so long held it down  
Until the Poet said to me: "What thinkest ?"

*112* Quando rispuosi, cominciai: «Oh lasso,  
quanti dolci pensier, quanto disio  
menò costoro al doloroso passo!».

When I made answer, I began: "Alas !  
How many pleasant thoughts, how much desire,  
Conducted these unto the dolorous pass !"

*115* Poi mi rivolsi a loro e parla' io,  
e cominciai: «Francesca, i tuoi martiri  
a lagrimar mi fanno tristo e pio.

Then unto them I turned me, and I spake,  
And I began: "Thine agonies, Francesca,  
Sad and compassionate to weeping make me.

*118* Ma dimmi: al tempo d'i dolci sospiri,  
a che e come concedette Amore  
che conosceste i dubiosi disiri?».

But tell me, at the time of those sweet sighs,  
By what and in what manner Love conceded,  
That you should know your dubious desires?"

*121* E quella a me: «Nessun maggior dolore  
che ricordarsi del tempo felice  
ne la miseria; e ciò sa 'l tuo dottore.

گاهان ایزدان و اهريمان/۳۴۵

And she to me: "There is no greater sorrow  
Than to be mindful of the happy time  
In misery, and that thy Teacher knows.

*124* Ma s'a conoscer la prima radice  
del nostro amor tu hai cotanto affetto,  
dirò come colui che piange e dice.

But, if to recognise the earliest root  
Of love in us thou hast so great desire,  
I will do even as he who weeps and speaks.

*127* Noi leggiavamo un giorno per diletto  
di Lancialotto come amor lo strinse;  
soli eravamo e sanza alcun sospetto.

One day we reading were for our delight  
Of Launcelot, how Love did him enthral.  
Alone we were and without any fear.

*130* Per più fiate li occhi ci sospinse  
quella lettura, e scolorocci il viso;  
ma solo un punto fu quel che ci vinse.

Full many a time our eyes together drew  
That reading, and drove the colour from our faces;  
But one point only was it that o'ercame us.

*133* Quando leggemmo il disiato riso  
esser basciato da cotanto amante,  
questi, che mai da me non fia diviso,

When as we read of the much-longed-for smile  
Being by such a noble lover kissed,  
This one, who ne'er from me shall be divided,

*136* la bocca mi basciò tutto tremante.  
Galeotto fu 'l libro e chi lo scrisse:  
quel giorno più non vi leggemmo avante».

Kissed me upon the mouth all palpitating.  
Galeotto was the book and he who wrote it.  
That day no farther did we read therein."

*139 Mentre che l'uno spirto questo disse,  
l'altro piangea; sì che di pietade  
io venni men così com'io morisse.*

And all the while one spirit uttered this,  
The other one did weep so, that, for pity,  
I swooned away as if I had been dying,  
*142 E caddi come corpo morto cade.*  
And fell, even as a dead body falls.





## ۱۵. سوئینی در میان بلبلان

ت. اس. الیوت

سوئینی با گردن بوزینهوار زانوانش را کشید  
دستانش را خندهآور به پایین (ها) گرد،  
براقهای اادراد در امتداد فکش  
به زرافهی لکه‌دار جلوه می‌فروختند.

\*\*\*

حلقه‌های ماه غبارآلود  
به سوی مغرب می‌سریدند پیش‌پیش (یو) پلیت،  
مرگ و غراب بر می‌آمدند  
و سوئینی دروازه‌ی شاخگون را می‌پایید.

\*\*\*

شگارچی و کلب تیره  
پنهان شده‌اند؛ و دریاهای درهم کشیده پس نشستند؛  
کسی با کلاهی اسپانیایی بر سر  
می‌گوشد بر زانوان سوئینی بنشیند.

\*\*\*

می‌جنبد و (ومیزی) را می‌کشد  
خنجانی قهقهه را واژگون می‌کند،

پس از جموجور گردن همه پیز  
فمیازه میگشد و جورابش را بالا میگشد؛

\*\*\*

مردی خاموش با تنبیوش چرمی قهودای  
در آستانه‌ی پنجره پهن شده است و زل زده است؛  
میزبان پر تعالها را پیش میگشد  
(شتهای موز و انگورهای پروشی)؛

\*\*\*

آن مهره‌ی خاموش و قهودای پوش  
در خود جم میشود و دقت میگند، صرف نظر میگند؛  
(اشل معروف به رایینویج)  
با پنجه‌های مهیب در انگورها چنگ میزند؛

\*\*\*

(زن و خانمی کلاهدار)  
بدگمان و با این همه همپیمان هستند؛  
پس مرد با پشممان سنگین  
بذلگویی‌اش را میگاهد، و نشان میدهد که خسته است،

\*\*\*

خانه را ترک میگوید و دوباره نمایان میشود  
از بیرون پنجره، فم میشود به داخل،  
شاخه‌های لوبیا  
دانه‌ای طلایی را در بر گرفته‌اند؛

\*\*\*

مهمازدار با گرسی ناییدا  
میان دری مدادگانه گب میزند،



بلبلان آواز می‌خوانند در نزدیکیهای  
صومعه‌ی قلب مقدس،

\*\*\*

و لابه‌لای بیشهی خونین می‌خوانند  
هنگامی که آگاممنون بازگ بر کشید،  
پس بگذار فضله‌های آبکی‌شان بیاراد  
و دای خشکی بی‌حرمتی را لکه‌دار کنند.

یادداشت‌های سوئینی در میان بلبلان

۱. بلبل در اساطیر یونان نماد دگردیسی شهوت آدمی است. فیلومل که Filomela Nightingales مورد هنگامی که آگاممنون بازگ بر کشید، به مورد هنگامی که آگاممنون بازگ بر کشید، به سیله‌ی شوهر خواهش یعنی تریوس Tereus بریده شد، به بلبلی تبدیل شد که جاودانه می‌خواند.

ددمنشی پست سوئینی و دوست خانم مستش (شکوهمندانه بی‌نام) که در رستوران به هرگز شادمانی می‌کند، به سیله‌ی هیچ استعماله‌ای (هایی نمی‌یابد. در دنیا سوئینی بی‌حرمتی محدود می‌شود به واژگونی فنجان قهوه و گسیقتان انگوشهای، و شهوتی که فقط به آسانی به بذله‌ای کاسته می‌شود.

۲. دریخا، با ضربه‌ای مرگبار از پا افتاده. (Aeschylus, Agamamnon, lin 1343

۳. دهانه‌ای از رودهای اروگوئه و پاناما در ساحل آمریکای جنوبی بین آرژانتین و اروگوئه.

۴. دروازه‌ی شاخکون، در هادس Hades، که از طریق آن (ؤیاهای راستین به دنیا بالاتری می‌آیند.

۵. جبار (شکاچی) و کلب از صورتهای فلکی هستند. برای سوئینی و دوستش، دروازه‌های بینایی پسته می‌شوند و نتایج بزرگ اسطوره‌سازی ممکن می‌شوند.

۶. در واقع آگاممنون نه در بیشهی خونین که در بستر خود بازگ برکشید. الیوت خواسته است آن را با اسطوره‌ی فلومیل بیامیزد.

*Sweeney among the Nightingales*  
*a poem by T S Eliot*

Apeneck Sweeney spreads his knees  
Letting his arms hang down to laugh,  
The zebra stripes along his jaw  
Swelling to maculate giraffe.

The circles of the stormy moon  
Slide westward toward the River Plate,  
Death and the Raven drift above  
And Sweeney guards the hornéd gate.

Gloomy Orion and the Dog  
Are veiled; and hushed the shrunken seas;  
The person in the Spanish cape  
Tries to sit on Sweeney's knees

Slips and pulls the tablecloth  
Overturns a coffee cup,  
Reorganized upon the floor  
She yawns and draws a stocking up;

The silent man in mocha brown  
Sprawls at the window sill and gapes;  
The waiter brings in oranges  
Bananas figs and hothouse grapes;

The silent vertebrate in brown  
Contracts and concentrates, withdraws;  
Rachel née Rabinovitch  
Tears at the grapes with murderous paws;

She and the lady in the cape  
Are suspect, thought to be in league;  
Therefore the man with heavy eyes  
Declines the gambit, shows fatigue,

گاهان ایزدان و اهریمن/۵۱

Leaves the room and reappears  
Outside the window, leaning in,  
Branches of wistaria  
Circumscribe a golden grin;

The host with someone indistinct  
Converses at the door apart,  
The nightingales are singing near  
The Convent of the Sacred Heart,

And sang within the bloody wood  
When Agamemnon cried aloud,  
And let their liquid siftings fall  
To stain the stiff dishonored shroud.



## ۱۶. نگاره‌ی دون فیمه

ازرا پرونده

جانت و شما دریای ساراگویمان هستید،  
 لندن از پیرامونت روفته است این سالهای فقط خورده را  
 و کشتهای (وشن شما را بر جا می‌گذارند این و آن را پاداش می‌دهید:  
 آمانها، شایعات قدیمی، تهماندهی هر چیزی،  
 مشاجرات شگفت دانایی و ارزشها پوک.  
 چانهای بزرگ تو را فواستند- در فقدان یکی دیگر.  
 شما همیشه دومین نفر بودید. تراجیکال؟  
 نه. تو آن را به چیزی محمولی ترجیح می‌دادی:  
 مردی کسل، کسل گننده و زن ذلیل،  
 ذهنی میان‌مال- با فکری کوتاه، هر ساله.  
 او و شما بیمارید- شما را دیده‌اه که نشسته‌اید  
 ساعتها، جایی که ممکن است هر چیزی برآید.  
 و حالا چیزی را پرداختید. بله شما با دست‌و دل‌بازی پرداختید.  
 شما شخصی هستید اندکی علاوه‌مند، کسی نزدتان می‌آید  
 و بهره‌ای شگفت بر می‌گیرد:  
 غنایم به چنگ می‌آیند؛ چند پیشنهاد جدی؛  
 واقعیتی که راه به جایی نمی‌برد؛ و هکایتی برای دو تن،

آبستن با مهگیاد، یا با چیزی دیگر  
 ممکن است مفید در بیاید یا با این حال هرگز بروز نکند.  
 هیچ کاه چیزی را به هم نمی‌سازد یا فایده‌ای را نشان نمی‌دهد،  
 یا زمان آن را بر فراز دستگاه بافندگی (و زها) در نمی‌یابد:  
 کنه‌کار شگفت، لکه‌دار، تجملی؛  
 بتها و عنبر و طلاکوبیهای گمیاب،  
 اینها ژروتهای تواند، ذخایر بزرگ شما؛ و هنوز  
 برای همه‌ی این گنج دریایی یا چیزهای برگریز،  
 بیشه‌های شگفت نیمه‌رسیده، و چرندیات نو و درخشان:  
 در بلمن آراه از تفاوت نور و ژرف)،  
 نه! چیزی نیست! در کل و همه،  
 چیزی نیست به‌تمامی مال شما.  
 و هنوز این تویی.

### Portrait d'Une Femme

Your mind and you are our Sargasso Sea,  
 London has swept about you this score years  
 And bright ships left you this or that in fee:  
 Ideas, old gossip, oddments of all things,  
 Strange spars of knowledge and dimmed wares of price.  
 Great minds have sought you- lacking someone else.  
 You have been second always. Tragical?  
 No. You preferred it to the usual thing:  
 One dull man, dulling and uxorious,  
 One average mind- with one thought less, each year.  
 Oh, you are patient, I have seen you sit  
 Hours, where something might have floated up.  
 And now you pay one. Yes, you richly pay.  
 You are a person of some interest, one comes to you

And takes strange gain away:  
 Trophies fished up; some curious suggestion;  
 Fact that leads nowhere; and a tale for two,  
 Pregnant with mandrakes, or with something else  
 That might prove useful and yet never proves,  
 That never fits a corner or shows use,  
 Or finds its hour upon the loom of days:  
 The tarnished, gaudy, wonderful old work;  
 Idols and ambergris and rare inlays,  
 These are your riches, your great store; and yet  
 For all this sea-hoard of deciduous things,  
 Strange woods half sodden, and new brighter stuff:  
 In the slow float of differing light and deep,  
 No! there is nothing! In the whole and all,  
 Nothing that's quite your own.  
 Yet this is you.

اسرازیل ران تو دانی ذهن  
 دین علی مهانه تو دانی ذهن من  
 هست از پس پرده گشکوی من تو  
 چون پرده کافته نه تو مانی ذهن

*Fitzgerald*

*There was a Door to which I found no Key:  
 There was a Veil past which I could not see:  
 Some little Talk awhile of ME and THEE  
 There seemed--and then no more of THEE and ME.*

## ۱۷. بوستان

ازرا پرونده

مانند کلاف گشوده‌ی ابریشمین که باد به سوی دیوار می‌بُرد  
کنار نرده‌ی پارکی در باغهای گنریگتون قده می‌زند.  
فردفرد جان می‌دهد  
از گونه‌ای کم‌فونی عاطفی.

\*\*\*

و آن دوروبر دارودسته‌ای است  
از کودکان بینوای چرگی، ستبر، نامیرا.  
آنان میراث‌خواران زمینند.

\*\*\*

در اوست آفرهای بازی‌ی.  
اندوهش لطیف و فزاينده است.  
دوست دارد کسی با او صحبت کند،  
و کمی می‌ترسد مبادا من  
ناشیانه به او پیشنهاد دهم.

## THE GARDEN

*En robe de parade.*

*Samain*

Like a skien of loose silk blown against a wall  
She walks by the railing of a path in Kensington Gardens,  
And she is dying piece-meal  
of a sort of emotional anaemia.

And round about there is a rabble  
Of the filthy, sturdy, unkillable infants of the very poor.  
They shall inherit the earth.

In her is the end of breeding.  
Her boredom is exquisite and excessive.  
She would like some one to speak to her,  
And is almost afraid that I  
will commit that indiscretion.

جایست که عقل آفرین بیزندش  
صد بس زهر بر جین بیزندش  
این کوزه گرد هر چین جام طیف  
پیازد و باز بر زین بیزندش

*Fitzgerald*

*That ev'n my buried Ashes such a Snare  
Of Perfume shall fling up into the Air,  
As not a True Believer passing by  
But shall be overtaken unaware.*

## ۱۸. شمايل (قصص)

برای عروسی در قنای ملیل

ازرا پژوند

سیاه‌چشم

آه زن (ویاهايم،

هیچ کس چون تو در میان (قادمان نیست،

هیچ کس با پاهای چابک.

تو را میان خیمه‌ها نیافته‌ام،

در تاریکی از هم گسیخته،

تو را بر سر چشمه نیافته‌ام

بین زنان کوزه‌به‌دوش.

با زوان نه چون نهال تازه‌ای هستند زیر پوست درفت؛

(فسارت مانند (ودهانه‌ای از نور).

\*\*\*

سپید چون مخز باداهم اند شانه‌هایت؛

چون مخزباداهم‌های تازه بر آمده از غلاف. که از پوست در آمده باشند.

آنان تو را پاس می‌دارند نه به یاری فواجگان؛

نه با میله‌های مسی.

\*\*\*

فیروزه و نقره (زاندوداند در استراحتگاهات.

(دایی قهوده‌ای، با نفهای طلا تنیده در  
هر نقش آن، تو را در بر گرفته است.  
آه ناتات قانایی"درفت- بر- (و د"

\*\*\*

مانند نهر میان زنقهایست دستانت در بر من؛  
انگشتانت جویباری بخ بسته.  
کنیزانت سفیدند مانند ریگ؛  
نوایشان در وصف تو!  
هیچ کس چون تویی میان (قمندگان نیست؛  
هیچ کس با پاهای چابک.

## Dance Figure

*For the Marriage in Cana of Galilee*

Dark-eyed,  
O woman of my dreams,  
Ivory sandalled,  
There is none like thee among the dancers,  
None with swift feet.  
I have not found thee in the tents,  
In the broken darkness.  
I have not found thee at the well-head  
Among the women with pitchers.  
Thine arms are as a young sapling under the bark;  
Thy face as a river with lights.

White as an almond are thy shoulders;  
As new almonds stripped from the husk.  
They guard thee not with eunuchs;  
Not with bars of copper.

Gilt turquoise and silver are in the place of thy rest.  
A brown robe, with threads of gold woven in  
patterns, hast thou gathered about thee,

O Nathat-Ikanaie, 'Tree-at-the-river'.

As a rillet among the sedge are thy hands upon me;  
Thy fingers a frosted stream.

Thy maidens are white like pebbles;  
Their music about thee!

There is none like thee among the dancers;  
None with swift feet.

بر جا که گلی دالد زاری بودت  
آن لاله خون شیری بودت  
هر برگ تنش کز زین سرخ  
خالیست که بر روی نثاری بودت

*Fitzgerald*

*I sometimes think that never blows so red  
The Rose as where some buried Caesar bled;  
That every Hyacinth the Garden wears  
Dropt in its Lap from some once lovely Head.*

## ۱۹. کینو

ازرا پرونده

به! من در سه شهر برای زنها خوانده‌ام،  
اما همه یکسان است؛  
و در بازی خورشید موهام خواند.

\*\*\*

لبه، واژدها و شما آنها را به دام می‌افگنید،  
(ؤیاها، واژدها، و آنها مانند جواهراتند،  
افسونهای شگفت ایزدان کهن،  
غرايبة، شبها، اغواها)؛  
و آنها نیستند؛  
دارند ارواح آواز می‌شوند.

\*\*\*

چشمها، (ؤیاها، لبه)، و شب می‌ود.  
بر فراز چاده بار دیگر بودن،  
آنها نیستند.

فراموشکار در برجها یشان برای نخمه‌خوانیمان  
زمانی برای طلسه کردن باد  
آنها به (ؤیا می‌بینند پیشایندمان را و  
آهکشان، می‌گویند، کینو،

کینوی آتشین مزاج، با چشم‌های چروکیده،  
کینوی شنگول، با قاقداھ تند.  
کینو، از دلوازی، طعنه‌زن،  
کینوی سست‌مایه، نیرومندترین در قبیله‌اش  
که راههای کهن را در زیر نور خورشید می‌کوبد،  
کینو از عهد لوط اینجا بودا!»

\*\*\*

سالی یکی دو بار---

سربسنه‌وار چنین بود کلام آنان:

«کینو؟» او، اه، کینوی پلنی

آیا قصد شما خوانندگی نیست؟»

آه بله، راهمان را یک بار می‌گذرانیم،

مردیکه‌ای پررو، اما ...

(آه آنها همه یکی‌اند این خانه‌بهدوشها)،

کوفت! آیا آوازهای خودش است؟

یا برفی مال دیگران است که او می‌خواند؟

اما شما، خداوندگار، در برابر شهرستان پی؟

هستی‌ام، «خداوندگار»، پناه بر خدا!

و همه می‌دانستم بیرون بودند، خداوندگار، شما

-----  
کینوی بدون-زمین بودید، حتی همچنان که من هستم،

ای سینیسترو.

\*\*\*

من آواز خوانده‌ام برای زنان در سه شهر.

اما همه یکسان است.

گاهان ایزدان و اهریمن/۱۳۹۶

من آواز خواهم خواند برای خورشید.  
امام همه پکی است، من آواز خواهم خواند درباره خورشید.  
۱۵.... آنها تقریباً چشم‌های خاکستری دارند،

\* \* \*

«پلو فوایبی، جمجمه‌ی هلبی کهنه، شما  
افتخار کنید به روز ظل آئوس،  
پوشش بدھید آن فولاد-آبی (ا، سپهر برفراز ما  
داراست درخشندگی ات را شداد از ھانب ارباب ا

\* \* \*

پلو فوایبی، برای کرایه-راهمان  
بساز با خندهات ژارفایی بی‌راهمان (ا)؛  
بفرمایید خرس فلوجنست را مواطلبت کنید.  
ابو اشکمای، -با این عدها مرگ‌گشند آنها م/گذرند!

\* \* \*

همواره در نور دیدن بیهوده-راه نو-لمیده (ا)  
به سه، با غمای، فروشید ...

\* \* \*

من در سه شهر برای زنها آواز خوانده‌ام  
اما همه یکسان است.

من در باهی پرندگان سفید خواهیم خواند  
در آبهای آبی سپهر،  
ابراهی که به دریا پیش افشا نمی شوند.»

Cino

*Italian Campagna 1309, the open road*

Bah! I have sung women in three cities,  
But it is all the same;  
And I will sing of the sun.

Lips, words, and you snare them,  
Dreams, words, and they are as jewels,  
Strange spells of old deity,  
Ravens, nights, allurement:  
And they are not;  
Having become the souls of song.

Eyes, dreams, lips, and the night goes.  
Being upon the road once more,  
They are not.  
Forgetful in their towers of our tuneing  
Once for wind-runeing  
They dream us-toward and  
Sighing, say, "Would Cino,  
Passionate Cino, of the wrinkling eyes,  
Gay Cino, of quick laughter,  
Cino, of the dare, the jibe.  
Frail Cino, strongest of his tribe  
That tramp old ways beneath the sun-light,  
Would Cino of the Luth were here!"

Once, twice a year---  
Vaguely thus word they:

"Cino?" "Oh, eh, Cino Polnesi  
The singer is't you mean?"  
"Ah yes, passed once our way,  
A saucy fellow, but . . .  
(Oh they are all one these vagabonds),  
Peste! 'tis his own songs?  
Or some other's that he sings?

گاهان ایزدان و اهربیمن/۶۵

But \*you\*, My Lord, how with your city?"

My you "My Lord," God's pity!  
And all I knew were out, My Lord, you  
Were Lack-land Cino, e'en as I am,  
O Sinistro.

I have sung women in three cities.  
But it is all one.  
I will sing of the sun.  
. . . eh? . . . they mostly had grey eyes,  
But it is all one, I will sing of the sun.

"Pollo Phoibee, old tin pan, you  
Glory to Zeus' aegis-day,  
Shield o' steel-blue, th' heaven o'er us  
Hath for boss thy lustre gay!

'Pollo Phoibee, to our way-fare  
Make thy laugh our wander-lied;  
Bid thy 'flugence bear away care.  
Cloud and rain-tears pass they fleet!

Seeking e'er the new-laid rast-way  
To the gardens of the sun . . .

\*

\*

\*

I have sung women in theree cities  
But it is all one.  
I will sing of the white birds  
In the blue waters of heaven,  
The clouds that are spray to its sea."

۲۰. دفتر

ازرا پرونده

درخت دستهایم را در بر گرفته است،  
عصارهایش از بازوام فرازیده است،  
درخت در سینه‌ام بالیده است-

(و به زیر،

شاخه‌هایش بیرون از من می‌بالند، مانند بازوام).

\*\*\*

درخت تویی،  
خزه تویی،  
تو بنفسه‌زاری با بادی بر فرازش.  
کودکی -بالابلند- تو هستی،  
و همه‌ی اینها نزد دنیا نابفردانه است.

## A Girl

The tree has entered my hands,  
The sap has ascended my arms,  
The tree has grown in my breast-  
Downward,  
The branches grow out of me, like arms.

گاهان ایزدان و اهریمن/۶۷

Tree you are,  
Moss you are,  
You are violets with wind above them.  
A child - so high - you are,  
And all this is folly to the world.

هر سبزه که بر کنار جوی رسته است  
گوئی زب غشته خوی رسته است  
پر سر سبزه مانگواری نشی  
کان سبزه و زنگ ما هروی رسته است

*Fitzgerald*

*And this delightful Herb whose tender Green  
Fledges the River's Lip on which we lean--  
Ah, lean upon it lightly! for who knows  
From what once lovely Lip it springs unseen!*

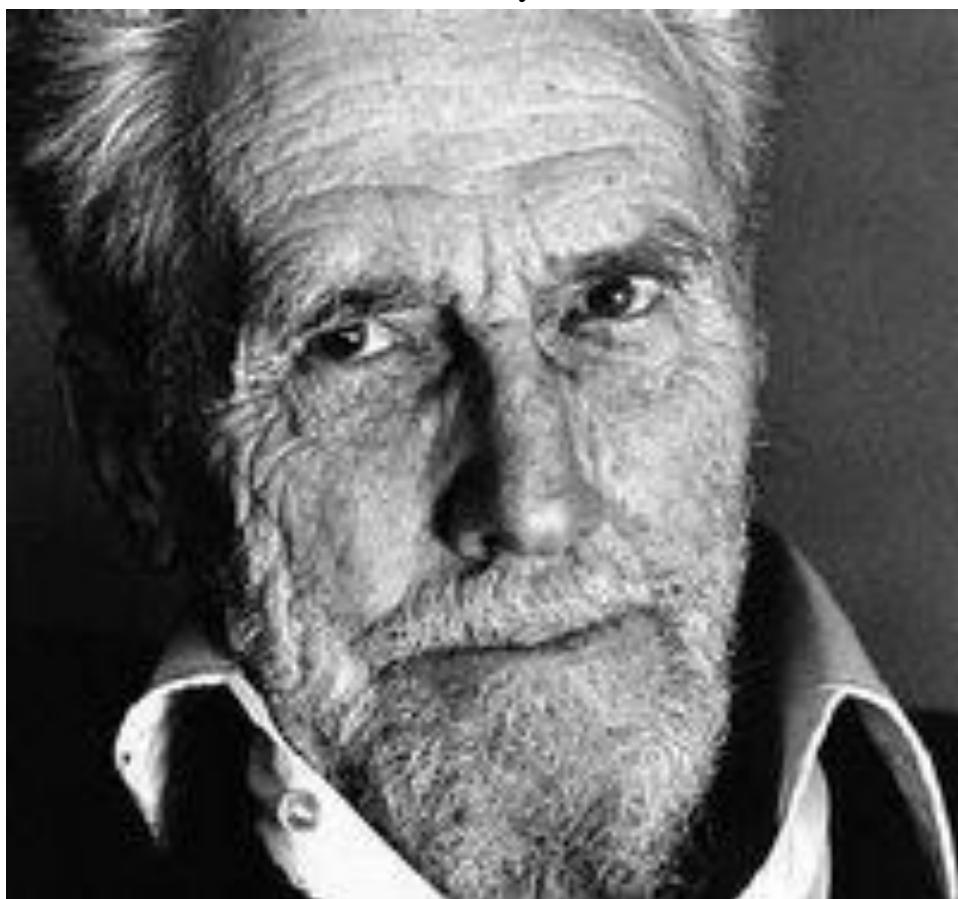
## ۲۱. فرسته

ازرا پرونده

نه، نه! از من بگذر، دیری است او را ترک کرده‌ام.  
 من غلافم را با درخشش کمتری ضایع نخواهم کرد،  
 برای پیرامونه هوا (وشنایی تازه‌ای دارد؛  
 صیقلی هستند بازوانش، هنوز آنها مرا تنگاتنگ در بر گرفته‌اند  
 و مرا پوشانده‌های کرد همچنان که با تنزیبی از اتر؛  
 همچنان که با برگ‌های شاداب؛ همچنان که با پاکیزگی لطیف.  
 او، نزدیکی‌هایش جادویی پی می‌نهم  
 تا نصف‌انصف غلاف گنندم پیزهایی که غلاف می‌گند او را.  
 نه، نه! از من بگذر. من هنوز مزه و بو دارم،  
 لطیف همچنان که باد بهاری که از سایبانهای درختان غان می‌آید.  
 خرمی سر می‌رسد با جوانه‌ها و آوریل همیشگی در میان شاخه‌ها،  
 همچنان که زفه زمستان را با دستان صیقلی‌اش بند می‌آورد،  
 (ایمه‌اش با درختان همانندی دارد؛  
 به سفیدی پوسته‌شان، آن سان سفید که هنگامه‌ی این بانه.

### A Virginal

No, no! Go from me. I have left her lately.  
I will not spoil my sheath with lesser brightness,  
For my surrounding air hath a new lightness;  
Slight are her arms, yet they have bound me straitly  
And left me cloaked as with a gauze of æther;  
As with sweet leaves; as with subtle clearness.  
Oh, I have picked up magic in her nearness  
To sheathe me half in half the things that sheathe her.  
No, no! Go from me. I have still the flavour,  
Soft as spring wind that's come from birchen bowers.  
Green come the shoots, aye April in the branches,  
As winter's wound with her sleight hand she staunches,  
Hath of the trees a likeness of the savour:  
As white as their bark, so white this lady's hours.



## آشنایی

ازرا پاوند غالباً مؤثرترین شاعر در تبیین و پیشبرد زیبایی‌شناسی مدرن شاعری لحاظ می‌شود. در دهه‌های آغازین قرن بیستم، او باب تھاملی بنیادین بین اثر هنری و انگاره‌ها را در میان نویسندگان انگلیسی و امریکایی گشود، و بزرگمنشی‌اش در اعتلای کار همدوره‌های بزرگی چون و. ب. یتمن، رابت فرات، ویلیام کارلوس ولیامز، ماریان مور، اچ. دی. جیمز جویس، ارنست همینگوی و بویژه تی. اس. الیوت زبانزد همکان بود. نقش برجسته‌ی خود او در شاعری آغاز شد با رواج دادن ایماژیسم Imagism چنبشی در شعر که صنعتی از شعر ژاپنی و چینی گرفته بود. با تأکید بر موضوع، دقت، و کوتاهی کلام و قافیه و وزن سنتی با این منظور، طبق بیان پاوند، «پرداختن در توالی عبارتهای آهنگین، نه در توالی میزانه‌شمار.» آفرین کارش، تقریباً در سالهای پنجاه، بر شعری معاصری-دانشنامه‌ای متمرکز شد که آنرا چامه‌ها Cants نامید.

ازرا پاوند در سال ۱۸۸۵ در هایلی آیدا هو به دنیا آمد. دو سال دانشکده را در دانشگاه پنسیلوانیا به انجام رساند و در سال ۱۹۰۵ از دانشکده‌ی هامیلتون مدرک خود را دریافت کرد. پس از دو سال تدریس در کالج وبش، به سیاست پرداخت در اسپانیا، ایتالیا و لندن، جایی که، به عنوان متصدی ادبی پژوهشگر ارنست فنلوس، او به شعر ژاپنی و چینی دل بست. در سال ۱۹۱۴ با دوران شکسپیر ازدواج کرد و در سال ۱۹۱۷ سردبیر لندنی لیتل ریویو Little Review شد. سال ۱۹۲۴ به سوی ایتالیا روانه شد؛ در طی این دوره‌ی تبعید داوطلبانه، پاوند درگیر سیاستهای فاشیستی شد، و تا سال ۱۹۴۵ به ایالات متحده بازگشت، هنگامی که به اتهام میانت در نشر تبلیغات فاشیستی در رادیو بر علیه ایالات متحده در طی جنگ جهانی دوم دستگیر شد. سال ۱۹۴۶ تبرئه شد، اما بیمار روانی اعلام شد و در بیمارستان الیزابت در واشینگتن دی. سی. بستری شد. در طی تمثیل‌الحفظ بودنش، هیئت داوران کتابخانه‌ی بلینگن از کنگره آواری Bollingen-Library of Congress Award (شامل شماری از برجسته‌ترین نویسندگان زمان) تصمیم گرفتند به فاطر علاقه به تجلیل از موقوفیتهای شاعرانه‌اش فطمش سیاسی پاوند را ندیده بگیرند و برای چامه‌های پیساپی Canto Pisan (۱۹۴۸) به او جایزه‌ای اهدا کردند. پس از درجه‌استهای مدام نویسندگان، در سال ۱۹۸۵ از بیمارستان فلسطی یافت، پاوند به ایتالیا بازگشت و در ونیز سکن شد، جایی که درگذشت. کهوبیش مانند گوشش‌نشینی، به سال ۱۹۷۴.

## يادداشت برگرداننده

اگر ناگزیر شوه در جهانی جاودان تنها با یک شاعر سر کنم، آن لی بو خواهد بود، شاعر دوره‌ی تانگ در چین، که هم شعر و هم کالبد هاکی اش شاهانه و رشکبرانگیز است و هر بار برگردان شعرهایش شیفتگان خود را یافته است. من نیز در همنشینی با وی زار و گریان به باده‌پیمایی پرداختم. اما ازرا پاوند آن که تی. اس. الیوت او را «استاد برتر» می‌نامد، بی‌تبانه شعرهای خداوندگارمان لی بو را به انگلیسی برگردانده است. و او خود نیز فرد و دیوانگی را با هم سر سپرده است.

الیوت ما را راه می‌برد به دانته، پرووده‌ی عشق بئاتریچه. گویا (بنا به باور بورفنس) خداینامه‌ی خود را از بابت برافراختن تماشاگهی برای دمی دیدار با او سر داده است. همو در جوانی، سفت با ترانه‌های خیاه دمفور می‌شود و شعرهایی رندانه می‌سراید که بعدها پیشیمان و شرم‌سار ره به جانبی دیگر می‌گشد. سرانجام می‌شود گفت، به هم آوردن شعرهای این شاعران پُر بی‌دلیل نبوده است و اینان نیکی و زیبایی و راستی را در شعرهای هورقلیایی هنر بز می‌خوانند.

**پە ھەپىن ئۇڭمۇ / نىھار**

١. **ویرانشەر** يىكم. شۇغىھاى ناگوار

دۇھ. متنها ٦٨-٦٦

سوم. بازگوئى شۇغىھا و متنها

٢. **پادشاھنامە** يىكم. دىباچە: آب و گل عشق

دۇھ: متن: پادشاھنامە گردانى ٧٤-٦

سوم: پىرسەت: شەھەرى مشكۈك و الماقى

٣. **كارنامە قەھوھاى يىكم.** آن پارھى دىڭر

دۇھ ٧٧-٧٧ و گىبود دۇھ. دىۋآمۇزى بىانجاھ

سوم. پىشىۋى زمان اکنۇن

٤. **كەنۇشتار** يىكم. زندگى تابىھاى هەزىمند

دۇھ. تەپتەنگى(اي) ٧٩-٨٠

سوم. واپسىنېشماڭ

٥. **در ھاشىھى متن** يىكم. خانىي عنگىبىت

دۇھ. دىستۇپىس غىببىن الف ٨١-٨٢

٦. **سۇتك گوشى كەيكم.** سوت آشكار و پىنهان

سەنگ شد دۇھ. كتابچەي سەنگى ٨٣

٧. **كالىدۇفانى** يىكم. كالىدۇفانى

دۇھ. پىرسەتھا ٨٤-٨٥

٨. **گۈزىدەي ھەنگىزەنە**

٦١-٦٥

۱۴/گاهان ایزدان و اهریمن

۹. بندھاں پیشکشی فرشتھا بر فاکسٹر و آفتاب

۸۶

۱۰. گاهی فاطرہی عشقی اندوھناک اور زمانہای اکنون

۸۷

۱۱. دیوھا و دلبند گونی پوشم

۸۸-۸۹

پھے هجین ٹائم / پر گردان

۱. فرابستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت

۸۱۵-۸۸

۲. سگاھ زنانہ در ژایشگاھ و پیرامونش سیلویا پلات

۸۱

۳. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاؤند و .....

زمستان ۸۸

۴. شاھ فاکسٹری چشم آنا آخماتوا

بھار ۸۹

۵. زیبایی نکتبنا ر بھہا آرتو (مبو

کبستان و مهر ۸۹

۶. مردا ریدھاں استھوانی ما رینا تسوہ تایوا

پریز ۸۹